قاتل بی‌رحم خودش را کشت

تازه‌ترین جزئیات پرونده قتل دل‌خراش یک زن در مقابل چشم فرزندانش

مهدی قرآنی

گزارش

روایت اول: سقوط از پل نامردی

راننده‌کامیون تا به خودش بیاید، کار از کار گذشته بود. خون با طرح گل لاستیک‌هایش درآمیخته و ردی کشیده بر روی آسفالت به‌جا گذاشته بود. هیچ‌کس نمی‌دانست چگونه این اتفاق افتاده است. شاهدان تنها مردی را دیده بودند که از پله‌های پل عابرپیاده بالا رفته بود و چند دقیقه آن بالا ایستاده بود و بعد هم بر روی لبه پل آمده و خودش را پایین انداخته بود؛ همین. در این میان راننده‌کامیون بخت‌برگشته بی‌خبر از همه‌جا که چه در انتظارش هست، در نزدیکی پل واقع در سه‌راه فردوسی قرار داشت که آن اتفاق نامیمون رقم خورد. اگرچه سر متوفی زیر چرخ‌های کامیون متلاشی شده بود اما آنچه از ظاهر امر پیدا بود، نشان می‌داد که حدودا ۳۰ تا ۴۰ سال دارد.

هر لحظه بر ازدحام مردم و خودروهای عبوری در بزرگراه آسیایی (جاده قوچان) افزوده می‌شد. انگار هیچ‌کس نمی‌خواست تماشای این صحنه دل‌خراش را از دست بدهد. زمانی نگذشت که صدای جیغ آژیر چند خودرو پلیس سیل جمعیت را شکافت و مأموران در قاب این صحنه قرار گرفتند. موضوع خیلی زود جمع‌وجور شد و مأموران پلیس جسد متوفی را به پزشکی قانونی انتقال دادند و عبورومرور در بزرگراه آسیایی به حالت عادی بازگشت. اگرچه که هنوز برخی از مردم در محل ایستاده بودند و درباره آنچه که چند دقیقه پیش دیده بودند با هم صحبت می‌کردند.

روایت دوم: در پی یافتن «اصغر»

براساس تحقیقات صورت‌گرفته کارآگاهان پلیس، اطلاعاتی به دست آمده بود که نشان می‌داد «اصغر» هم‌ولایتی مقتول و شوهرش بوده است. او بعد از ارتکاب جنایت فرار کرده و به ناکجاآباد گریخته بود. مشخصات هویتی و ظاهری‌اش بنابر مستندات ثبتی به همه گشت‌های پلیس داده شده و راه‌های مواصلاتی هم زیر چتر بررسی‌های پلیس بود تا مبادا این قاتل خطرناک از مشهد بگریزد. می‌گفتند او ۴۰ ساله است و دو فرزند دارد. گویا از قبل هم با خانواده مقتول اختلافاتی داشته است اما چه انگیزه‌ای موجب شده تا این فرد دست به اسلحه بشود و جنایتی وحشتناک را رقم بزند موضوعی بود که کارآگاهان پلیس در پی یافتن آن بودند.

همه‌چیز در هاله‌ای از ابهام بود که رگه‌هایی از حقیقت این ماجرای وحشتناک پیدا شد.

روایت سوم: حمام خون

خودش را به داخل حمام انداخت تا در گوشه‌ای پناه بگیرد. صدای مرد اما بلند بود و سراغ او را می‌گرفت. سروصدای فرد مهاجم اما با گریه‌های فرزندان معصومش درآمیخته شده بود. دستش اما از خون‌ریزی شدید که گلوله در آن جاخوش کرده بود گرخت شده بود. ضربان قلبش تند می‌زد و اجازه نفس کشیدن به او نمی‌داد. اگرچه بچه‌ها به پای مرد سنگ‌دل افتاده بودند اما سایه شومش روی شیشه در حمام افتاد.

در که باز شد خزید به گوشه‌ای و دست سالم خود را به نشانه اینکه مرد به او رحم کند بالا آورد. بچه‌ها هم به دست و پای مهاجم افتاده بودند و بی‌امان گریه می‌کردند. به یک‌باره صدای مهیب شلیک تیر در حمام پیچید. یک شلیک، دو شلیک...

گوش همه هوا گرفته بود و صداها به صورت به‌هم‌ریخته در گوش می‌پیچید. مرد سنگ‌دل بلافاصله فرار کرد. بدن نیمه‌جان زن اما غرق در خون وسط حمام افتاده بود. فرزند ۵ ساله‌اش خود را روی سینه مادر انداخته بود و دو فرزند دیگر به دری می‌زدند تا مانع از مرگ مادرشان بشوند. گلوله‌ها به سینه مادر جوان نشسته بود و تا همسایگان بیایند و موضوع به اورژانس خبر داده شود، دیگر کار از کار گذشته بود.

روایت چهارم: جنایتی از پس یک خودکشی

اگرچه سرش متلاشی شده بود اما بررسی اثر انگشتش هویت او را فاش کرد. نام «اصغر»، ۴۰ ساله اهل یکی از روستاهای اطراف مشهد، متأهل و صاحب دو فرزند. به دست آمدن این اطلاعات از جسد مرد جوان هویت اصلی او را نیز فاش کرد. سرنخی که حاکی از خبری وحشتناک بود. اگرچه احتمالاتی در ابتدای این پرونده از سوی مرجع قضایی در نظر گرفته شده بود اما تحقیقات تکمیلی پلیس آگاهی مهر تأییدی بود بر هویت اصلی متوفی.

عکس تزئینی است

متوفی درست ساعتی پس از ارتکاب جنایتی وحشتناک به زندگی خود پایان داده بود. پرونده‌ای که کارآگاهان پلیس تا همین چند دقیقه پیش در پی یافتن عامل اصلی قتل بودند. قتلی دل‌خراش که در برابر چشمان فرزندان یک زن در منطقه طبرسی شمالی اتفاق افتاده بود و شیرازه یک خانواده را از هم پاشیده بود.

روایت پنجم: ارتباط دو پرونده خودکشی و قتل با یکدیگر

انگار همه‌چیز با هم ارتباط داشت. عامل خودکشی روی پل مقابل بیمارستان طالقانی با پرونده قتل زن جوان در طبرسی شمالی ۵۸.

ماجرای این پرونده‌های درهم‌گره‌خورده درست از صبح روز بیست‌وچهارم مرداد در خانه‌ای ویلایی آغاز شد. خانه‌ای که آبستن جنایتی دل‌خراش و وحشتناک شد. مردی ۴۰ ساله به هویت اصغر در پی اختلاف قبلی با زنی جوان به سراغ او می‌رود. متهم منتظر می‌ماند تا شوهر زن از خانه خارج شود و سپس نقشه خود را عملی می‌کند.

به محض اینکه زنگ خانه زن به صدا درمی‌آید فرزند ۵ ساله او در را باز می‌کند اما به محض دیدن مرد جوان در را می‌بندد و هراسان وارد خانه می‌شود. صدای نعره‌های مرد عصبانی در کوچه می‌پیچید. اهالی خانه که زن ۳۵ ساله به همراه دختر ۱۶ ساله و دو پسر ۱۳ و ۵ ساله بودند در ورودی اتاق را قفل می‌کنند و در گوشه‌ای پناه می‌گیرند.

مرد اما دست‌بردار نبوده و از دیوار بالا رفته و خود را داخل حیاط خانه می‌اندازد. تا آن لحظه هیچ‌کس نمی‌دانست چه در سر این فرد مهاجم است. کم‌کم همسایه‌ها هم بیرون آمده بودند اما خبر از گزارش مردم به پلیس نبود. گویا قرار بود همه‌چیز دست‌به‌دست هم بدهد تا آن اتفاق شوم در این خانه رقم بخورد.

مرد که در را به روی خودش قفل می‌بیند از پشت پنجره اسم زن را صدا می‌زند که در این لحظه یکی از فرزندان پشت شیشه می‌آید. مرد اما مجدد زن را صدا می‌زند. زن جوان شاید با این قصد که مرد آشنا او را ببیند و حرفش را بزند و برود خود را پشت شیشه می‌رساند. در یک لحظه مرد با اسلحه‌ای که در دست داشته به سمت زن نشانه می‌رود و تیری به سمت دست او شلیک می‌کند.

با وجود شنیده شدن صدای شلیک تیر باز هم کسی موضوع را به پلیس اطلاع نمی‌دهد. حالا زن جوان به همراه فرزندانش خود را به اتاق انتهایی خانه می‌اندازند و در را هم قفل می‌کنند. مرد مهاجم هم شیشه را شکسته و به هر زوری هست وارد خانه می‌شود.

زن که خون زیادی از او رفته بود وارد حمام شده و در را هم قفل می‌کند. در این لحظه زور مرد خشمگین بر توان فرزندان زن می‌چربد و در اتاق باز می‌شود. حتی گریه‌های ناشی از ترس و وحشت کودکانی که به پای مرد افتاده بودند هم کارساز نمی‌شود و او در نهایت خود را به حمام می‌رساند و تراژدی تلخ در برابر چشمان دختر ۱۶ ساله و برادران ۱۳ و ۵ ساله‌اش رقم می‌خورد.

شلیک دو تیر مستقیم به سینه مادر جوانشان، او را زمین‌گیر و بعد از چند دقیقه کوتاه کارش را تمام می‌کند. مرد که کودکان او را به نام اصغر می‌شناسند و در این میان مدام صدایش می‌کردند بلافاصله پا به فرار می‌گذارد.

ساعتی از این ماجرا نمی‌گذرد که اصغر خودش را از روی پل مقابل بیمارستان طالقانی پایین می‌اندازد و به زندگی‌اش پایان می‌دهد.

روایت آخر: هویت قاتل مشخص شده است

بازپرس شعبه ویژه قتل عمد دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۲ مشهد که از ابتدای تحقیقات به این پرونده ورود پیدا کرده است روز گذشته در تشریح دیگر ابعاد این جنایت وحشتناک گفت: متهم (متوفی) با مقتول و شوهرش هم‌ولایتی و اهل یک روستا بوده‌اند. این فرد با مقتول و شوهرش رفت‌وآمد خانوادگی داشته است و بر سر اختلافاتی که با مقتول از چندی قبل پیدا کرده دست به این جنایت زده است.

قاضی محمود عارفی‌راد افزود: خودکشی متهم در بزرگراه آسیایی درست ساعتی پس از ارتکاب این جنایت اتفاق افتاد اما با توجه به حجم جراحت وارد شده به سر قاتل که زیر چرخ‌های یک دستگاه کامیون متلاشی شده بود، هویت او مشخص نبود تا اینکه انگشت‌نگاری هویت او را برملا کرد.

این مقام قضایی مشهد ادامه داد: اسلحه‌ای که قاتل با آن دست به این جنایت دل‌خراش زده است هنوز کشف نشده و تحقیقات کارآگاهان پلیس درباره این پرونده ادامه دارد.

سوختگی شدید زیر آوار منزل

انفجار نیم‌روزی یک خانه مسکونی را در بولوار ادیب تخریب کرد

خبر

محمدجواد ابوعطا | اعضای خانواده در برنامه‌ای از پیش تعیین شده حدود ساعت ۱۳:۳۰ دیروز به منظور شرکت در یک مجلس خانوادگی، خانه را ترک کردند. پدر خانواده آن‌ها را همراهی نکرد و در منزل ماند، غافل از اینکه حادثه‌ای شوم نیم ساعت بعد او را به یک قدمی مرگ خواهد رساند.

با اعلام انفجار مهیب یک منزل مسکونی در بولوار ادیب مشهد، بلافاصله آتش‌نشانان سه ایستگاه مجاور برای امدادرسانی در محل حاضر شدند. بررسی‌های اولیه نشان می‌داد که انفجار در طبقه اول یک ساختمان دوطبقه رخ داده است.

گرفتار شدن مردی میان‌سال میان آوار حساسیت ماجرا را دوچندان کرده بود و آتش‌نشانان با دستور مهدی رضایی، معاون عملیات آتش‌نشانی مشهد بلافاصله عملیات نجات و بیرون آوردن فرد را آغاز کردند.

نجاتگران بلافاصله با رعایت نکات ایمنی توانستند خود را به این فرد که دچار سوختگی شدیدی شده بود برسانند و این فرد را که توانایی راه رفتن داشت با پای خودش به خیابان بیاورند و تحویل تکنیسین‌های اورژانس حاضر در محل بدهند. با توجه به وخامت اوضاع مصدوم، بلافاصله این فرد به مراکز درمانی منتقل شد.

آغاز عملیات آتش‌نشانان نشان داد که طبقه بالای محل انفجار که راه ورودی آن در خیابان دیگر بود نیز بر اثر حادثه دچار آتش‌سوزی شده است. امدادگران بلافاصله عملیات اطفای حریق را آغاز کردند و جلو سرایت آتش از اتاق خواب این واحد مسکونی به سایر بخش‌ها را گرفتند.

بررسی‌های میدانی نشان می‌داد شدت این انفجار به حدی بوده است که در ورودی ساختمان را به وسط خیابان پرتاب کرده است.

همچنین در این حادثه شیشه‌های ساختمان‌های مجاور نیز تخریب شده و خسارت‌هایی به برخی از منازل نیز وارد شده بود.

معاون آتش‌نشانی مشهد با بیان اینکه در این حادثه به علت خروج اعضای خانواده پیش از حادثه خوشبختانه مصدوم دیگری نداشتیم، به خبرنگار شهرآرا گفت: تحقیقات کارشناسان به منظور شناسایی علت انفجار آغاز شده است.

مهدی رضایی درباره علت احتمالی حادثه بیان کرد: با توجه به حوادث مشابه احتمال انفجار گاز در این حادثه وجود دارد، البته تا پایان و تکمیل تحقیقات، نمی‌توان اظهار نظر قطعی کرد.

جدول ۳۵۵۰

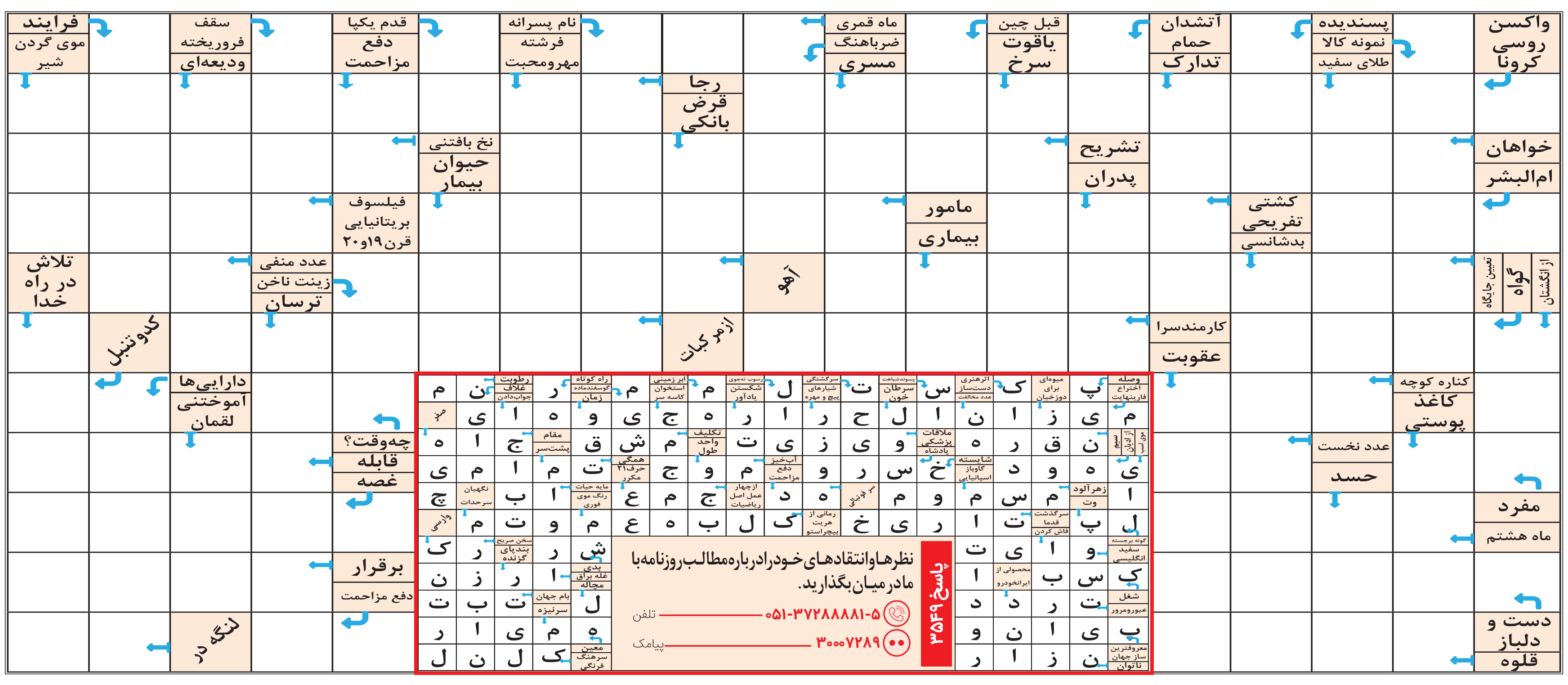

نظرها و انتقادهای خود را درباره مطالب روزنامه با ما در میان بگذارید.

تلفن ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵

پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

صدای مشاور

ستون صدای مشاور جایی برای بیان پرسش‌ها و مشکلات حقوقی شما شهروندان است که می‌توانید آن‌ها را با ما در میان بگذارید و پاسخ پرسش‌های حقوقی خود را از قضات دادگستری، وکلا و کارشناسان حقوقی دریافت کنید.

پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

تلفن: ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵

توقیف ملکی که سابقه ثبتی ندارد

فرزانه عمادی | چنانچه دعوایی را در دادگاه مطرح کرده‌اید که امکان توقیف ملک محکوم در دعوا برای تأمین خواسته وجود ندارد و پس از بررسی سوابق ثبتی مشخص شد که خوانده و یا شخص محکوم، ملکی را در تصرف دارد که سابقه ثبتی ندارد اما به موجب حکم نهایی مالک شناخته می‌شود مرجع قضایی با درخواست شما به عنوان خواهان دعوی با ارسال نامه به اداره ثبت دستور بازداشت ملک را صادر می‌کند.

مطابق ماده ۱۰۰ اجرای احکام مدنی اداره ثبت پس از اعلام توقیف در صورتی که ملک به نام محکوم‌علیه ثبت شده باشد مراتب را در دفتر املاک درج می‌کند و اگر ملک در جریان ثبت باشد و یا نام محکوم‌علیه نباشد فورا به قسمت اجرا اعلام می‌دارد.

در این صورت با دستور مقام قضایی و با همراهی شما، مأمور اجرا به محل ملک مراجعه و طبق ماده ۱۰۵ قانون اجرای احکام مدنی از ملک صورت‌برداری می‌کند و مراتب را به مرجع قضایی اعلام می‌دارد.

با این تشریفات ملک از نظر قانونی توقیف و محکوم‌علیه و یا خوانده دعوا نمی‌تواند آن را به شخص دیگری منتقل کند و چنانچه نقل و انتقال در این زمان صورت گرفته باشد طبق قانون باطل خواهد بود.

داستان پلیسی

یک کیک برای سوگواری (قسمت آخر)

ایلیا موسایی | مینوخانم گفت «به خدا اگه این قدر گرم نبود همه در و پنجره‌ها رو چفت و قفل می‌کردم که این جوری بوی گند توی خونه‌ام نپیچه» مژگان هنوز آنجا ایستاده بود. گفت «ماماان بیا دیگه همه منتظرن ناسلامتی برای تو جشن گرفتیم» مینوخانم نگاه تندی انداخت. گفت «ناسلامتی بعد از دو ماه دلتون برام سوخته... انگار دارن بهم صدقه می‌دن» مژگان هوف کشید «مامان بس کن تو رو خدا... آره حق داری ما غفلت کردیم، حواسمون نبوده. همه اینا درست ولی تو این خونواده مگه برای کی تولد گرفتیم؟! الانم همه اومدیم که خوشحالت کنیم...» «باشه باشه... حالا نمی‌خواد برام زبون بریزی» مژگان آمد نزدیک‌تر. پایش را گذاشت روی پدال سطل آشغال که چیزی را بیندازد آن تو. یک لحظه مکث کرد. گردنش را کج کرد بعد مقوای درهم‌پیچیده را از توی سطل بیرون کشید و با دقت خواند «خیابان... پلاک ۴» بعد گفت «مامان اینکه برا پلاک چهاره!» مینوخانم گفت «اون کثیفه بندازش بره» مژگان گفت «مامان لباسم خامه‌ای شد... پلاک چهار می‌شه کی؟» مینوخانم گفت «من چه می‌دونم» مژگان با شانه‌های شل گفت «ماماااان» مینوخانم گفت «خبه حالا... فکر کنم می‌شه همین خانم گربه‌ایه» مژگان گفت «نههههههه... یعنی امروز تولدش بوده؟!» بعد گفت «طفلک تک و تنها بوده... اون‌وقت ما کیکشو هاپولی کردیم!» مینوخانم همان‌طور که مشغول کارش بود و چیزی را توی کابینت زیر سینک جابه‌جا می‌کرد گفت «مگه تقصیر ماست؟! اون مأمور پست می‌خواست کارشو درست انجام بده» مژگان گفت «ماماااان» «مامان و کوفت... عین اجل چنبره زدی اینجا رو دلم که چی؟... برو بشین پیش بقیه یه چیزی بخور... اه» مژگان گفت «بیا اقلا یه تیکه کیک براش ببریم یه توضیحی بدیم. بگیم کیک اشتباهی اومده اینجا و توی راه‌پله از دستمون افتاد... اینم به جاش خریدیم» مینوخانم یک لحظه توی چشم‌های مژگان نگاه کرد و زود چشم‌هایش را دزدید. مژگان گفت «خب» مینوخانم گفت «من که تو رو می‌شناسم تا کارتو نکنی ول کن نیستی» مژگان مادرش را محکم بغل کرد و بوسید.

توی پذیرایی همه مشغول صحبت بودند و صدای تلویزیون همهمه را بیشتر می‌کرد. مینوخانم با چاقوی بزرگ آشپزی آمد و بدون هیچ حرفی یکهو کیک را برید. همه داد زدند «اول شمعا رو فوت کن» مینوخانم تکه بزرگ کیک را کشید توی دیس و گفت «وا... این اداها مال جووناست» بعد با پشت دست یک سقرمه به مژگان زد و گفت «بریم که زود بیایم» طبقه پایین نیمه‌تاریک بود. فقط یک مهتابی کم‌زور روشنایی مرده‌اش را توی راهرو پراکنده می‌کرد. مژگان گفت «چه وضعی دارن اینجا» مینوخانم گفت «وقتی هیشکی رعایت نکنه همین می‌شه» پلاک ۴ یک در چوبی کرم‌رنگ قدیمی بود که جابه‌جا رنگ مثل کاغذ خشک ورآمده بود و یک تلنگر کافی بود که پودر شود و بریزد. مینوخانم محکم در زد و لای در هم‌زمان باز شد. یک گربه حنایی از شکاف در بیرون جهید و جیغ مژگان بلند شد. هرم بوی تعفن توی صورتشان دمید. هردو با گوشه شال و روسری جلو بینی‌شان را پوشاندند. مینوخانم گفت «همسایه!» جوابی نیامد. بو بیشتر شد. «همسایه» مژگان گفت «مامان زشته نرو» مینوخانم گفت «اسمش چی بود؟» «من از کجا بدونم» «وا... مگه کاغذو خودت نخوندی؟» «خوندم ولی الان زشته سرمونو بندازیم بریم خونه مردم» مینوخانم روترش کرد «بازم با من یکی به دو نکن... زشت این گندیه که راه افتاده... همسایه!» مژگان گفت «من که هرچی بگم بازم کار خودتو می‌کنی» «حرف نباشه بیا ببینم» خانه تاریک بود. فقط روشنایی یک چراغ از اتاق می‌تابید به میز عسلی و مبل کهنه که حسابی خاک گرفته بود و رد پنجه‌های کوچک گربه روی آن ردیف شده بود. «همسایه» مینوخانم دیس کیک را گذاشت روی میز عسلی و راه کشید سمت اتاق. در آستانه اتاق که ایستاد سایه لاغرش دراز شد توی پذیرایی. بعد طوری جیغ کشید که مژگان سراسیمه دوید طرف مادرش. توی اتاق یک زن دراز کشیده بود با ساق‌های باریک و پریده‌رنگ که بدنش را انبوهی از حشرات پوشانده بودند. هردو پا به فرار گذاشتند. توی راه‌پله مژگان داد زد «کیک... کیک کجاست؟... برامون دردسر می‌شه» مینوخانم همانجا روی پله سنگی نشست. گفت «چه روزی شد برام...» گریه کرد. بلند گریه کرد.